ماجراهای جنگل درخت بید

جایزه‌ای برای درستکاری



مترجم: سیمین فلاح

عنوان و نام پدیدآور : جایزه‌ای برای درستکاری/مترجم سیمین فلاح
مشخصات نشر: تهران؛ نشر افق دور، ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری: ۱۶ ص، مصور (رنگی)
شابک: ۸-۶۶-۶۹۰۳-۶۰۰-۹۷۸
موضوع: داستان های آموزنده
گروه سنی ب، ج
رده بندی دیویی: دا ۵۹۰ ج ۲۵۹۳ ۱۳۹۲

عنوان: ماجراهای جنگل درخت بید (جایزه‌ای برای درستکاری)
ناشر: افق دور
تصویرسازی: کارلوس بوسکه
لیتوگرافی و چاپ: صیام - جعفری
شابک ۸-۶۶-۶۹۰۳-۶۰۰-۹۷۸
مترجم : سیمین فلاح
چاپ : اول ۱۳۹۲
تیراژ: ۵۰۰
قیمت: ۲۵۰۰ تومان



مرکز پخش:
تهران: اتوبان آهنگ، پلاک ۵۴
تلفن: -۱۵۵۲-۳۳۴۳۱۴۵۲-۰۲۱
۰۹۱۲۱۵۳۰۰۷۱
مرکز پخش: گیلان -رشت-۰۹۱۱۱۳۲۰۰۸۷



صبح یک روز آفتابی سندی سنجابه و دوستش، رونالد خرگوشه خیلی حوصله‌شان سر رفته بود و داشتند فکر می‌کردند چه کار کنند که کمی حال و هوای‌شان عوض بشود. دوستان قصه‌ی ما در این افکار بودند که ناگهان صدای جارچی دهکده را شنیدند و سریع رفتند ببینند چه اتفاقی افتاده است.

جارچی دهکده اعلامیه‌ای را با این مضمون می‌خواند: «شهردار تصمیم گرفته است به کسانی که بتوانند در کوتاه‌ترین زمان خیابان محل زندگی‌شان را جارو و نظافت کنند جایزه‌ای بدهد.»

سندی و رونالد از این تصمیم شهردار خیلی خوششان آمد و تصمیم گرفتند به زیباسازی جنگل شان کمک کنند. خیابان‌های محل زندگی‌شان بسیار کثیف شده بود و برگ‌ها و شاخه‌های درختان همه جا به چشم می‌خورد.

دوستان قصه‌ی ما سریع فرغون‌ها و جاروهایشان را آوردند و دست به کار شدند.

سندی و رونالد فکر کردند برای اینکه بتوانند جایزه را ببرند باید نهایت تلاش‌شان را بکنند و کارشان را به نحو احسن انجام دهند.

اوه! خدای من! دوستان قصه‌ی ما همین یکی را کم داشتند. درست لحظه‌ای که مسابقه شروع شده و همه مشغول جمع کردن آشغال‌ها بودند، سمورهای شرور وارد جنگل شدند. آنها فهمیدند شهردار مسابقه‌ای گذاشته و قرار است به برنده جایزه بدهد و درنتیجه آنها هم وارد مسابقه شدند.

سمورهای قصه‌ی ما خیلی تنبل بودند ولی چون می‌خواستند هر طور شده جایزه را ببرند، سریع دست به کار شدند.



سندی سنجابه و رونالد خرگوشه کل آشغال‌های خیابان‌شان را جمع کردند و آنها را به محل دفع زباله که کلی هم دور بود، بردند.



به دلیل اینکه محل دفع زباله خیلی از جنگل دور بود، سندی و رونالد مجبور شدند بارها این راه را بروند و برگردند تا بتوانند کل آشغال‌ها را در گودال محل دفع زباله خالی کنند.

از طرف دیگر، سمورهای بدجنس از آنجایی که نمی‌خواستند با رفتن به محل دفع زباله وقت را تلف کنند، آشغال‌هایی را که جمع کرده بودند توی نزدیک‌ترین گودالی که دیدند، ریختند و خیال می‌کردند هیچ‌کس متوجه‌ی حقه‌ی کثیف آنها نخواهد شد.

همان‌طور که تصور می‌کنید، آنها خیلی سریع کارشان را تمام کردند و رفتند که سریع جایزه‌شان را بگیرند و به یکدیگر گفتند: «عیبی ندارد که تقلب کردیم. تنها چیزی که اهمیت دارد این است که مسابقه را ببریم.»

در همان حین که سندی سنجابه و رونالد خرگوشه داشتند سخت کار می کردند و آشغال ها را به محل دفع زباله می بردند، سمورهای بدجنس از راه رسیدند و با خوشحالی فریاد کشیدند: «ما جایزه را بردیم.»

ولی گورکن پیر اصلاً مطمئن نبود آنها کارشان را درست انجام داده باشند و از آنجایی که به آنها شک داشت تصمیم گرفت قبل از اینکه شهردار به آنها جایزه بدهد، ته و توی قضیه را در بیاورد و ببیند آیا آنها واقعاً کارشان را درست انجام داده اند.



سمورهای بدجنس به جای اینکه آشغال ها را به محل دفع زباله ببرند، آنها را داخل لانه ی موش های کور ریخته بودند. موش های کور که به شدت عصبانی بودند داشتند آشغال ها را از داخل لانه شان بیرون می ریختند.

وقتی سمورها و گورکن پیر از راه رسیدند، خیابان حتی از قبل هم کثیف تر بود وگورکن پیر فهمید که آنها تقلب کرده اند.



بنابراین حق به حق دار رسید و شهردار جایزه را به دوستان قصه ما بابت تلاش و درستکاری شان داد و تنبیه سمورهای قصه ی ما این بود که به خاطر تقلب و دروغگویی به مدت یک سال کل خیابان های دهکده را جارو کنند.

نتیجه اخلاقی داستان: تقلب و دروغگویی هرگز عاقبت خوبی ندارد و هیچ چیز جای صداقت و درستکاری را نمی گیرد.